

دکتر کلمنس تومان

## جهت مثبت در اقتصاد نهاد گرای نو\*

کتاب اخیر آلن گروچی (Allan G. Gruchy) «عقاید اقتصادی معاصر : سهم اقتصاد نهاد گرای نو» (۱)، عنوان مناسبی برای این مقاله بدست می دهد. محتوای این کتاب همراه با کتاب قبلی گروچی «عقاید اقتصادی معاصر : سهم اقتصاد دانان آمریکائی» (۲)، که در سال ۱۹۲۷ نوشته شده ، حوزه تحلیلی تکاملی و عملی گسترده ای را بدست می دهد. کوشش گروچی ، در سال ۱۹۳۷، برای خلاصه کردن سهم اقتصاد دانان آمریکائی با نقد کلی زیرمواجه شد: «کتابی است فوق العاده نافذ ، ولی در ایجاد قوانین تشریحی اقتصادی جهتی کاملا منفی دارد». شاید کتاب دوم وی نیز با چنین نقدی روبرو شود. بهر حال در یک رشته از تحلیل های عده ای از نهاد گرایان منفی گرایی از حمله به اصول خشک اقتصادی تجاوز نمی کند و در آن

---

\* متن سخنرانی دکتر کلمنس تومان استاد اقتصاد دانشگاه پهلوی ، در سال ۱۹۷۳

در کنگره بین المللی اقتصاد دانان در تگزاس، که برای نخستین بار چاپ می شود .

بیشتر به خلق آینده توجه شده است. گروهی باین جنبه کمتر توجه کرده است .

شاید «ابزارگرایی واقع گرایانه در انسان و محیط او» عنوان مناسبتری برای این مقاله می بود. اما عنوان فعلی امکان پرداختن به سهم غالباً فراموش شده نهادگرایان، که بطور عمده در قلمرو تعبیر کلی گروهی است و نیز امکان تمرکز بیشتر در جهت مثبت علم اقتصاد را بیا میدهد .

این رشته تحلیل مثبت از ویبلن (Veblen) به کلرنس آیرز (Clarence Ayres) و تعبیر او از ویبلن ، با استفاده از ابزارگرایی جان دیسویی (John Dewey) میرسد، که با تعمیمات گلبرت (J.K. Galbraith) ، میردال (G. Myrdal) و شکل (G. L. S. Shackle) یاری شده و همگی کمکی مؤثر از جرجیسکورگن (Georgescu Roegen) گرفته اند . همچنین وجود ارتباط ، یا عدم ارتباط (چنانکه خواهیم دید) بین انسان و محیط ، پای لسلای وایت (Leslie White) انسان شناس و جرج الکساندر ریانگ (J. A. Young) روانشناس معاصر را بمیان میکشد .

### نهادگرایی پیش از کینز:

یادآوری این مطلب که پیش از آنکه «کینز» (J. M. Keynes) اقتصاداوستاو تعادل گرای قراردادی را جهتی نو و جانی تازه ببخشد، اقتصاد دانان نهادگرا پیش از صحنه اقتصاد آمریکا بودند ، غالباً حتی نهادگرایان امروز را به شگفت و می دارد. نهادگرایان مرزهای دانش اقتصادی را در راهی گسترده و اگر خوشبین باشیم تکاملی ، تا بدان حد بحرکت وا داشتند که نه تنها انجمن اقتصاد آمریکا (American Economic Association) را تقریباً بدست گرفتند ، بلکه به گونه ای اساسی جهت سرمایه داری را تغییر دادند. حتی لئونل رابینز (۳) (L. Robbins) که تعریف او از علم اقتصاد معروف است در سال ۱۹۳۳ گفت : « در سالهای اخیر ، اگر نهادگرایان اقتصاد آمریکا را بکلی به دست گرفته باشند، تأثیر مهمی در آن داشته اند.»

مسلماً نظریات رایج دربارهٔ نهادگرایی شناخته شده هستند. از نظر تئوری محض، نهادگرایان موفق به ارائه قوانین نظری نشدند و بنابراین نهادگرایی مهربانی-گرایی خورد. اما نهادگرایان شروع به آینده نگری واقع بنیانه‌ای کردند که جنبه تکاملی داشت و پایه‌های آنرا در افکار هگل و مارکس میتوان یافت.

بنا به تعبیر معمولی، نظریه وبلن (از آنجهت معمولی که آبرزو دیگران افکار وبلن را بنحو دیگری تعبیر می‌کردند) تجزیه و تحلیلی تکاملی در زمینه انسان‌شناسی از سرمایه‌داری بود که بشدت انتقادی می‌نمود. وبلن سرمایه‌داری را به نهادهای سودمند و غیر سودمند تقسیم میکرد. انتقادات او چنان واضح و درعین حال چنان کامل و چشمگیر بود که همه خوانندگانش را تحت تأثیر قرار می‌داد.

آنچه او نهادهای سودمند می‌خوانده به‌عنوان يك تحلیل پویایی که به‌گرد علم و تکنولوژی تکاملی چرخ می‌زد، درک نشده باقی ماند (در صفحات بعد خواهیم دید که این قسمت از نظریه وبلن بشدت آبرز را تحت تأثیر قرار داده است)؛ ولی انتقادات او بنهائی باعث درون نگری بسیار، به‌ویژه در مورد مردان واقع گرائی که واحدهای اقتصادی را اداره می‌کردند شد. به‌طوریکه مجله فورچون (Fortune) که مسلماً یکی از مهمترین سخنگویان مدیران آمریکائی میباشد، پانزده سال پیش يك شماره کامل خود را باین مسئله اختصاص داد که چطور وبلن روش و کردار مدیران آمریکائی را تغییر داده بود.

دومین «واقع گرای تکاملی» که نظر گاهی مهم داشت جان کامونز (John.R.Commons) از دانشگاه ویسکانسین بود. او با «معامله» به‌عنوان واحد اصلی تحقیق شروع کرد و از طریق آزمایش مسائل بترتیب تقدم در سطح تشکیلات اجتماعی، راه تعالی کارگران را گشود. کامونز ابتدا در سطح ایالت ویسکانسین و سپس در سطح ملی، پایه‌های قانونی سرمایه‌داری را به نحوی تغییر داد که به کارگران امکان «مذاکره» داده شد و موقعیت پرولتاریایی آنان را به‌طور یقین تعیین کرد.

سوم اینکه ، در زمانیکه محققین مذکور تردید خود را درباره وجود رقبای بی‌شمار ، که فقط تابع قانون رقابت باشند ، ابراز میکردند ، در همان دورانی که رهبری اقتصاد بوسیله هدایت قیمت‌ها مورد شك واقع شده بود و اولین پدیده‌های ایدۀ برنامه ریزی ملی ظهور میکرد ، وستلی میچل ( Westely C. Mitchell ) با روانشناسی عملی خود و تأکید بر کیفیت زندگی وارد میدان شد .

روانشناسی میچل تا حد زیادی مبتنی بر جمع‌آوری حقایق بود . عوامل تشکیل دهنده يك اقتصاد پویا کدام عناصر هستند؟ اقتصاد کمی میچل که همواره نگاهی نافذ بر کیفیت داشت ، شناخته‌شده‌ترین میراث تمام نهادگرایان پیشقدم را با تأسیس اداره ملی تحقیقات اقتصادی ( NBER ) بجای میگذارد ، اداره ملی تحقیقات اقتصادی باسیکل‌های مورد رجوع و جمع‌آوری حجیمش از سری‌های زمانی ( Time Series ) رهبران این اداره ملی و پیروانشان هر يك بنوبه خود اقدام به جمع‌آوری اطلاعاتی ، از تولید ناخالص ملی گرفته تا جزئی‌ترین آن و پیش‌بینی‌های اقتصادی کردند که از نظر مقدار در آمریکا باور نکردنی است . میچل بر ضرورت هدایت اقتصادی پافشاری میکرد و معتقد بود که این هدایت باید توسط متخصصین صالح صورت گیرد و اطلاعات کافی برای کشف علائم اولیه مشکلات باز دارنده در دسترس باشد .

چهارمین ضربه اساسی از جانب نظریه «اقتصاد اجتماعی» جان کلارک ( John M. Clark ) وارد شد ، بخصوص با واژه‌های آشوبنده‌ای چون «هزینه‌های ثابت» و «هزینه‌های اجتماعی» ، به نظر او اینکه پیشه‌وران و تجار ، به عنوان مدیران اجتماع ، سرمایه‌گذاری ثابت را به عنوان يك هزینه مفروض تلقی میکردند ، بسارفتارشان در مورد کارگران متناقض بود . آنان به کارگران و تولیدکنندگان مواد اولیه می‌گفتند : «اگر به شما احتیاج داشته باشیم از شما استفاده میکنیم و مزدتان را می‌پردازیم ، در غیر این

صورت آزادید، بروید زمین را در جستجوی کرم حفر کنید یا دنبال ماهی بگردید. بنظر کلارك مدیران اقتصاد مسئول تأمین نوعی زندگی تضمین شده برای کارگران بودند و در غیر این صورت، جامعه باید به طریقی این زندگی تضمین شده را تأمین می کرد. همچنین مسأله هزینه های اجتماعی، که این روزها بشدت مورد توجه است، حتی در زمان او هم سؤالاتی را نظیر «چه کسی باید هزینه آلودگی محیط را بپردازد؟» مطرح می کرد. با وجود این کلارك متفکری خوشبین بود که عملی بودن هر چیز را ضروری می دانست، او طرفدار نوعی «رقابت عملی» بود که بدون توجه زیاد به تعداد رقبا عمل کند.

به این چهارتن صاحب نظر واقع گرا میتوان حداقل نظریات «اقتصاد تجربی»، ر کسفورد تاگول (Rexford Tugwell)، «اقتصاد اداری» گاردنر مینز (Gardner C. Means) و بسیاری اشخاص دیگر را اضافه کرد. اینها همه مربوط به زمان قبل از انقلاب کینز میباشد.

### نهادگرایی متقدم و کینز:

تمام این نهادگرایان متقدم، به استثنای ویلن، با مسأله عمل کردن اقتصاد در کمتر از اشتغال کامل نیز به شدت درگیر بودند. در مورد این مسأله آنها پیوسته به مسأله کیفیت زندگی و به سطح عدم اشتغال اشاره می کردند. مع الوصف اینکه نهادگرایان تأثیری همپایه کینز بر مسأله اشتغال داشته اند مورد تردید است، زیرا آنها ندرتاً با موقعیت مستحکم حقایق قراردادی کسانی، از قبیل سه (J. B. Say) درگیر می شدند. با این وصف نهادگرایان برای یافتن راه حلهای منطقی به کینز ملحق شدند. به عنوان مثال اینکه حسابداری در آمد ملی می تواند کمبود احتمالی تقاضای مؤثر را نشان دهد.

کتاب تازه آلن گروچی (۵)، درباره اقتصاد نهاد گرای نو، کوشش قابل تحسینی برای گردآوری مسائل زیر عرضه می کند:

اقتصاد بازار گرائی کلرنس آیزز، اقتصاد فراوانی جان گلبرت، اقتصاد همگرائی گونار میردال و اقتصاد برنامه ریزی ملی گرهارد کلم (Gerhard Colm).

عموماً این گروه جنبه‌هایی از اقتصاد کینز را که اشاره به برنامه ریزی ورهبری ملی اقتصادی دارد، بخصوص تأکید کینز را بر نقش مهم سرمایه‌گذاری و اهمیت سیاست مالی، پذیرفته‌اند. این عده به ویژه اهمیتی که کینز برای هدایت سرمایه‌گذاری کل و استقلال آن قائل بود تأیید می‌کردند. ولی اتکاء بیش از حد بر سیاست مالی، در مراحل ابتدائی و کوشش‌های مختلف سرهمبندی پیرو آن، برای پر کردن شکاف بین سطح واقعی اشتغال کامل، مورد قبول نهاد گرایان نبود. حتی اگر از تأثیر این کوششها بر کیفیت زندگی نیز صرف نظر کنیم باز هم مشکلات غیر قابل حلی در زمینه‌های دیگر برجای مینماید. اکنون ما با «منحنی فیلیپس» مواجه هستیم؛ و قسمت بزرگی از تئوری‌های مکاتب «کلاسیک جدید» و «کینزی جدید» مواجه با این سؤال هستند که چه باید کرد تا شکل این منحنی با حقایق تطبیق کند.

### نهاد گرای نو:

نهاد گرای نو هنوز هم با ترکیب دو عامل، تأکید بیش از پیش بر لزوم برنامه ریزی و هدایت ملی و حتی بین‌المللی و بینش وسیعتر نسبت به نیروهای موجود در محاسبات متداول اقتصادی (بنا بر نظر گروچی)، حوزه وسیعی را به پیش میراند. این بار گروچی از فلسفه تکنولوژیک آیزز، که از جان دیویی متأثر شده، بهره می‌گیرد، ولی در انعکاس بسیاری از نکات نافذ فلسفه آیزز ناموفق است. بهتر است بحث در مورد آیزز را به تحلیل فراگردی که در صفحات بعد خواهد آمد موکول

کنیم. این تحلیل فراگردی نظریات آیرز را با بینشی مثبت‌تر، که از او بلن و همچنین دیویی کسب کرده بود و نیز با نظریه های اشخاصی چون جرج الکساندر ریازنگ روانشناس، مربوط میکند.

نظریات جان کنت گلبرت به نوبه خود عقایدی برجسته و احتمالاً شناخته شده تر از نظریات دیگران می باشد. تمام تصمیمات او بر انگیزنده و ستودنی هستند؛ از جمله: تکیه او بر محورهای فراموش شده زندگی، بخصوص محور زیبایی شناسی که منجر به تأکید بیشتر بر تولید کالای عمومی به منظور موازنه با فراوانی موجود در زمینه کالای خصوصی شده است؛ تصویر او از برنامه ریزان تکنوکرات (Techno-Structure) با این تأکید که «تکنولوژی تحت همه شرایط، منجر به برنامه ریزی میشود» (۶) و «تکنولوژی در حد اعلاش ممکن است مسأله برنامه ریزی را در سطحی بالاتر از واحد صنعتی ایجاب کند» (۷) و بالاخره اعتقاد او باینکه تکنیسین های مهندسی و مدیریت تمام کشورهای قدرتمند جهان برای نوعی برنامه ریزی مشترک، در سطح بین المللی با هم می آمیزند.

اینطور بنظر میرسد که برنامه کار گلبرت اینست که دانشمندان و متخصصین تعلیم و تربیت را با تعلیمات خود متقاعد کند و آنان را تشویق نماید که مانند او در امور مربوط به احزاب سیاسی مشارکت کنند. نتیجه این عمل ممکن است پیدایش يك نیروی سیاسی مؤثر برای تسریع ظهور عده ای تکنوکرات برنامه ریز بین المللی باشد، که بهر حال بنظر او اجتناب ناپذیر است. (۸)

اگر به میردال، نویسنده پرکار دیگری که تسلط گلبرت را در هنر نویسندگی ندارد، توجه کنیم با انتقادات نافذی از «نمونه مدلهایی که شامل تعادلهای پایدار هستند مواجه می شویم. میردال به رابطه سببی تراکمی اشاره می کند که بر طبق آن اقتصاد باید با کل واقعیت اجتماعی همراه شود. او بر تغییر تکنولوژیکی تکیه میکند اما هدفهای دیگری نیز برای زندگی بشر قائل است. میردال حتی به تأسیس دولت

رفاه عمومی سوئد کمک کرده . او بطور کلی بخصوص در اروپا شاهد ظهور نوعی دولت سازمانی است که در آن گروههای ذینفوذ متحد از طریق يك حکومت ملی موزون کننده گردهم می آیند و نوعی سازگاری مصنوع را تشکیل می دهند . میردال جهانیان را به ایجاد يك سازگاری متمرکز در سطح بین المللی دعوت می کند . او که همواره به حقایق متوسل میشود از اقتصاد دانان میخواهد که نظرگاه ذهنی خویش (۹) را بطریقی نامتناقض آزمایش کنند .

چنین بنظر می رسد، که اگر ایده برنامه ریزی ملی گرهارد کلم و دیگران را نیز به نظریات «فراگردگرایان» مشهور نامبرده اضافه کنیم، به طریقی که گروهی از علوم اجتماعی به دست میدهد خواهیم رسید؛ طریقی که با طرح علوم فیزیکی تفاوت بسیار دارد. زیرا واژه «اجتماعی»، حتی در موقعیتی که «انقلاب سیرنیتیک» خود را به علوم اجتماعی تحمیل میکند نیز، زمینه تغییرات وسیعتری را در بر می گیرد. (۱۰)

همچنین ، نزدیکی محققین مذکور به «تجربه کردن واقعیت» حد فاصل بین تحلیل «دستوری» و «اثباتی» را بی مفهوم می کند، زیرا تأکید آنان بر تحلیل جریانات دنیای واقعی به تجربه در دنیایی واقع گرا که شامل انتخاب و تصمیم گرفتن مرحله به مرحله می باشد، فاقد معیارهای غائی و نهایی است. حداقل گلبرت و میردال به خوانندگان خود این نقطه نظر را القاء میکنند .

همانطور که دیده ایم، نهادگرایی همواره به جریان تکنولوژیک بسیار نیرومندی توجه دارد که در خلال آن انسان به نحوی مبهم برای اقتصاد های ملی، و حتی بین المللی برنامه می ریزد. تمام این مطالب ممکن است، بخصوص در کلاسهای قراردادی درس که در تسخیر تحلیل های نظریات تعادل گرایان هستند، منفی به نظر آیند. حتی ممکن است ثابت شود که دسته بندی علوم اجتماعی و علوم طبیعی گروهی بی اساس است. همچنین ممکن است ایده هدایت ملی و بین المللی ، نقش زیاده از حد مهمی به



انسان بدهد و منافذ بسیاری را برای «میل نهایی به سرهمبندی» بر نامهریزها باز بگذارد. به علاوه تمایل سرسختانه بسیاری از نهادگرایان به تأکید بر «عدم عقلانی» بودن انسان، نمی تواند تفکر منطقی را از استدلالهائی که بر مبنای فرضیات غلط بنا شده است، تفکیک کند. رساترین فریاد منفی گرایی از جانب کلاسهای سنگربندی شده درس به گوش خواهد رسید. علی الخصوص از جانب اقتصاد دانان مکتب کلاسیک جدید با قوانین استقرائی نیرومندشان که اغلب بر حول و حوش واژه تعادل، که کتاب گروچی موفق به نفی آن شده، چرخ میزنند. همچنین، با وجود اینکه این تعلیمات چشمگیر هستند، بنظر میرسد که دستور عملها جنبه «سرهمبندی» دارند. بدون آنکه حاوی يك فلسفه برنامه ریزی باشند.

بنابراین تصویری که گروچی بدست میدهد ممکن است گروه «نهادگرایان نو» را سیاست ساز نیز بخوانیم. ولی باید دید که تصویر عمومی جهان سیاست چگونه است؟ بطور قطع در این زمینه نمی توان گفت که مشکلات روز بروز کمتر و کوچکتر شده اند. ما اکنون شاهد مشکلاتی هستیم از قبیل آلودگی محیط، آزمایش موفقیت «اغنیا و فوق اغنیا» (۱۱) در آمریکا، که زنگ خطر تقسیم غیر عادلانه ثروت و درآمد را بصدا در آورده؛ انواع مختلف نزاعها بر سر احقاق حق، که تقریباً در تمام نقاط دنیا بجوش میخورد؛ تصویر دائمی شکست شرکتهای سهامی بزرگ در اثبات این مسأله که آگاهی تکنولوژیک با آنها آغاز میشود؛ جنبش وسیع ضد فرهنگ جوانان؛ و از همه اینها به موضوع علم اقتصاد نزدیک تر، ظهور جنبشهای اقتصادی رادیکال در ایالات متحده آمریکا.

مسأله اساسی درك جریان تکاملی و نقش انسان در آنست. کم و بیش میتوان گفت که تعبیر هگلی از نوعی فراگرد تغییر، و تعبیر مارکسی پیرو آن، بر افکار اکثر نهادگرایان بی تأثیر نبوده است؛ ولی با این حال نهادگرایان اطلاع اساسی

یا حداقل اعتقاد زیادی به فلسفه‌های هگل و مارکس ندارند .

### ابزارگرایی و تحلیل فراگردی : \*

حداقل جرجیسکوروگن ، اقتصاد دانی که مشکل بتوان او را به زمان و مکتب خاصی منسوب داشت ، بر این مسئله تأکید کرده که تا امروز نقش ایده فراگردی\*\* \* با اندازه کافی تحلیل نشده است . حتی علوم طبیعی نیز که از مدت‌ها پیش به سؤالات «چگونه و چگونه» توجه دارند در این تحلیل موفق نبوده‌اند . آشکار است که تنها سؤالی که در بطن فراگرد مطرح است «چگونه» میباشد . روگن اضافه می‌کند : «تغییر مسأله بفرنجی است که فلاسفه را به دو دسته مخالف تقسیم کرده : دسته‌ای که همه چیز را صرفاً «بودن» میدانند (پیروان مکتب ایستا) و دسته‌ای که فقط به «شدن» توجه دارند (پیروان مکتب یویا)» . البته علم نمیتواند دنباله‌روی هیچ یک از این تعمیمات باشد . متأسفانه علم حتی نمیتواند ترکیب دیالکتیکی هگل را ، که میگوید «بودن» همان «شدن» است ، بپذیرد . علم تحلیلی ناچار است فلسفه متعارفی را بپذیرد که بر طبق آن هم «بودن» وجود دارد و هم «شدن» ، و همواره به این فلسفه توسل جوید . نتیجه اینکه علم باید راهی برای عرضه فراگرد بطور تحلیلی بیابد . روگن چنین ادامه میدهد : «واضح است که برای این منظور ، باید یک نکته از دیالکتیک را باخاطر داشته باشیم و آن اینکه تغییر و پیروان فراگرد را نمیتوان جز رابطه‌ای بین یک وجود و مکمل آن در یک کل مطلق پنداشت» .

... تعداد زیادی از متفکران از آنگز اگوراس (Anaxagoras) باستانی گرفته تا

نیل بور (N. Bohr) معاصرو (دیویی بهم چنین) به ما آموخته‌اند که این کل ، ملموس نیست

---

☆ Process Analysis

☆☆ Process

اما در مواجهه با ابزارهای متعدد اقتصادی، بخصوص تابع تولید، روگن معتقد است که باید اقدام به تفکیک «فراگرد وجود» مورد مطالعه از بقیه محیط کنیم. «عنصر اصلی تصویر تحلیلی فراگرد، بنا به آنچه گفته شد، مرز است. بدون مرز فراگرد تحلیلی هم وجود ندارد.» (۱۳)

یکی از مهمترین مرزهایی که می‌تواند در تحلیل فراگردی مورد استفاده واقع شود، مرزی است که برای فرد در بطن فراگرد کلی و مداوم وجود دارد. جریان دماغی فرد بر حوصله و حوش ذهن می‌گردد. کلرنس آبرز اخیراً در نامه‌ای به من نوشت «مفیدترین چیزی که در کار لسللی وایت (انسان‌شناس) یافته‌ام تلقی او از ذهن به عنوان یک فراگرد به جای یک ماده، بوده است». ذهن چیزی نیست جز تفکر. این عبارت تعمیم روش فکری جان دیویی و تصویری از انقلاب فروید می‌باشد.

فلسفه ابزارگرایی بورود دیویی مسلماً شناخته شده می‌باشد. قبل از اینکه به تأکید روگن بر نوعی مرز بازگردیم، باید تأکید کنیم که ابزارگرایی تنها فلسفه جهت‌داری است که بطور کلی نظریه دانش جزمی را بکنار می‌گذارد. اساساً ابزارگرایی به این معنی است که هیچ تفاوت اساسی بین مقاصد و وسائل وجود ندارد. زندگی تسلسل و سیله‌هاست، که جریان آن بقرار زیر است:

هدفها، که دیویی آنها را «مقاصد مورد نظر» می‌خواند بوسیله انسان تعیین میشوند و ضروری هستند. ولی باید ممکن باشند (هدفهای واقع بینانه). این هدفها به محض حصول خود در راه نیل به «مقاصد مورد نظر» دیگر تبدیل به وسائل میشوند.

کلرنس آبرز این ایده را با نظر و بلن راجع به نهادهای سودمند و غیر سودمند ترکیب کرد و به نهادهای غیر سودمند عنوان اعمال تشریفاتی داد.

به نظر آبرز کلیه رفتار انسان را می‌توان به دو دسته مهم تقسیم کرد: (الف) رفتار تکنولوژیک ترقی خواهانه و (ب) رفتار تشریفاتی بازدارنده. این دو دستگی حتی

در سطح اجتماعی، راه مؤثری برای تفکر در بطن فراگرد کلی بدست میدهد. (۱۴)

آیروز آنچه راجان دیویی ابزار گرایانه میخواند، تکنولوژیک خطاب میکرد. تکنولوژیک جریان مداومی است از پاسخ به این سؤال که «چگونه زندگی کنیم» و طی آن انسان ابزارها را مورد استفاده قرار میدهد. ابزار هر چیزی است که فی‌الذات محدودیتی برای مورد مصرف خود ایجاد نکند.

هر کس می‌تواند به هر طریق که بخواهد، حتی به احمقانه‌ترین طریق، اقدام به استفاده از ابزار کند، بدون آنکه هر نوع محدودیتی بر مورد مصرف ابزار در آن باقی بماند. انسان در واقعیت تکنولوژیک به‌طور دقیقی نقش خالق ندارد، بلکه فقط ابزارها، ترکیبات ابزارهای مختلف، و یا ترکیبات مجددشان را، به‌طور نامحدود کشف میکند. بنابراین ابزارها مانند خرگوش‌ها زاد و ولد میکنند و این خود گواه مبرم انقلاب تکنولوژیک است.

طریق مداوم استفاده انسان از ابزار، در بطن فراگرد خود، شامل مرحله ارزیابی ابزار گرایانه‌ای میباشد. این مرحله دائماً راه‌های بهتر از سابق و آزادی بیش از پیش را رهنمون است. در اینجا پیشرفت خود ادامه فراگرد است.

دومین جنبه تقسیم‌بندی آیروز، جنبه تشریفاتی آن، نمایشگر نوعی «دانستگی» سنت‌گرا و کندکننده است. این دانستگی نحوه رفتار متبلور شده و در زمره نهادهای اجتماعی درآمده‌ایست که فاقد هر گونه تأیید تحلیلی میباشد، ولی همه‌جا شاهد آن هستیم. به عبارت دیگر درست و حقیقی است صرفاً بخاطر آنکه درست و حقیقی است! این طرز رفتار شامل تمام نصایح سنتی، عقاید مربوط به حقوق، همچنین عقاید عامه خرافات میشود. کل این روش تفکر اغلب «ابزارگرایی‌ست» خوانده میشود. احتمالاً به دلیل آنکه به نظر میرسد واژه‌های مثبت ابزار گرا و تکنولوژیک اشاره‌ای ضمنی بر غیر انسانی بودن داشته باشد. اما تکنولوژی همان انسان است، تکنولوژی چیزی نیست جز مهارت سازمان یافته، مهارت به مفهوم اعم، شامل اعمال هنری، جنبه‌های زیباشناسی انجام کارها و مشارکت

بادیگران ، و بسیاری چیزهای دیگر که در تعبیر ساده اشخاص کوتاه بین از مهارتهای مهندسی نمی گنجد .

بدر دست داشتن این دوگانگی رفتار ، رفتار تکنولوژیک و رفتار تشریفاتی ، حمله آیرز به منظور پرده برداشتن از مبدأ و منشأ رفتار تشریفاتی انعطاف ناپذیر و جنبه دانستگی آن بود . این مبارزه مداوم و طولانی منجر به گنجینه فکری وسیعی شد . به عنوان مثال زمانی که انسان نسبت به نقش « آگاهی » اطلاع حاصل کرد ، سؤالات ناممکنی برای خویش طرح نمود : چرا من و چرا دنیا بوجود آمده ؟ هدف از زندگی چیست ؟ بعد از مرگ به کجا خواهیم رفت ؟ و غیره . این قبیل سؤالات حتی در زمینه اقتصاد مطرح شده ، سؤالاتی از قبیل : چرا اقتصاد به طور خودکار و به خودی خود عمل میکند ؟ ولی بهیچوجه تحلیل واقعی چگونگی امر ظهور نکرده . با وجود این شاید بتوان گفت که آیرز نیز در این زمینهها توفیق چندانی نیافت ، احتمالاً پیگیری او نیز پیگیری غیرممکنی بود .

با وجود این ، نهادگرایی نظیر دیوبی ، بور ، آیرز دست کم فلسفه جهت داری عرضه میکنند (برخلاف اگزیستانسیالیسم که جهتی ندارد) : جریان تکنولوژیک حاوی ارزیابی ابزارگرایانه است . ارزش در اینجا به سادگی و تنها انتخاب است . ارزش چیزی نیست جز ارزش قائل شدن . به عبارت دیگر مورد نظر ما ارزش به مفهوم مطلق نیست بلکه ارزیابی میباشد ، که به طور ساده فقط انتخاب از میان امکانات مختلف در مسیر جریان مداوم زندگی است . من بتازگی با روشنگرترین تعریفی که تاکنون برای لغت تصمیم دیده ام برخورد کرده ام و آن تعریف شکل (Schackle) است که میگوید: تصمیم عبارت است از «انتخاب از میان امکانات مختلف در خلال نوعی عدم اطمینان محدود» (۱۵)

تجربه این تعریف دو تکیه گاه ابزارگرایان را روشن میکند . اول جنبه «محدود»

این تعریف از این فرض ناشی میشود که طبیعت در مسیر تحول خود دارای نظامی است. ثانیاً جنبه عدم اطمینان آن، این سؤال را مطرح میکند که ابزارگرایی ما را بکجا رهنبری میکند؟ در صفحات بعد مجدداً راجع به نظریه نظام طبیعت گفتگو خواهیم کرد.

تکنولوژی ما را به کجا رهنبری میکند؟ آیرز قسمت مهمی از عمر خود را وقف تحلیل این موضوع کرد و به این نتیجه رسید که مهمترین اکتشافات، در هر علم یا فراگرد تکنولوژیک، اکتشافات تصادفی و صرفاً از روی خوش اقبالی بوده اند. احتمالاً هیچ کس نمی تواند بداند و دلیلی هم وجود ندارد که کسی اهمیت بدهد که عصر فضا، که احتمالاً با کنجکاوی در هندسه غیر اقلیدسی آغاز شده، چگونه بر تک تک ما اثر خواهد کرد. همانطور که کسی نمیدانست و احتیاجی هم نبود کسی بداند که اکتشافات تصادفی دیگری از قبیل آتش، الکتریسیته، عدد صفر، ماشین چاپ و غیره چه تأثیری بر زندگی ما خواهند داشت. تنها مطالبی که توجه انسان بآنها ضروری است تعییرات تشریفاتی هستند که مسلماً میتوانند منجر به استفاده ناصحیح از ابزارها شوند. ابزارها هرگز انسان را صدمه نخواهند زد، فقط دانستگی تشریفاتی و سنت گرا قادر به انجام این کار است.

«من» و فراگرد :

اگر به بحث جرجیس کوروگن درباره نوعی مرز به عنوان یک وسیله تحلیلی ضروری در فراگرد ناملموس تغییر ابزار گرا پانه بازگردیم، با سؤال زیر مواجه میشویم: آیا تأکید او بر لزوم تفکیک وجود مورد مطالعه از فراگرد، به منظور قابل استفاده کردن تحلیل، منطقی نیست؟ احتیاج به وضوح و روشنی این تفکیک را حکم میکند. در اینجا باید بر اساسی ترین مرزی که برای محققین علوم اجتماعی، منجمه اقتصاد دانان، وجود دارد تأکید کرد: مرزین «من» فرد از یک طرف و جریان تفکر من فرد و محیط اطراف دیگر.

روش اصلی آزمایش این مرز، این عقیده است که انسان چیزی نیست جز

انرژی . احتمالا انرژی درونی با تمام اشکال دیگر انرژی تفاوت دارد . متابولیسم خداداد و تجلی آن به صورت انرژی درونی است . چراسمی در تشریح تحرکی کنیم که به طور ساده وجود دارد ؟ لسی وایت این مفهوم را با عبارت زیر بیان میکند :

همه چیز را در عالم میتوان بر حسب ماده و انرژی تشریح کرد ؛ دقیقتر بگوییم بر حسب انرژی: چه زمانی که با کهنکشنها ، با میلیونها خورشید شعله خروشان سروکار داریم ، یا با اتم کوچکی با هسته فشرده و الکترونها ی گردان ؛ تک سلول زنده ای یا مجموعه پیچیده ای از اجسام آلی چند سلولی و چه زمانی که با جامعه ای از مورچه ها ، میمونهای وحشی یا انسانها روبرو هستیم ، با سیستم مادی متحرکی مواجه هستیم که بر حسب حجم و تبدیلات انرژی قابل تشریح است ، انرژی مفهوم عمومی و اساسی علم است. (۱۶)

البته انرژی به قانون دوم ترمودینامیک مربوط است که بر طبق آن جهان از نظر ساختمانی دائما تجزیه میشود و میل به حرکت در اجزاء جدیدتر آن کاهش مییابد به عبارت دیگر جهان در جهت نظام تقسیم کمتری و یکنواخت تر انرژی در حرکت است . نتیجه منطقی این مسیر ، رسیدن به یک موقعیت یکسان است . تا آنجا که به قواعد علم اقتصاد مربوط است ، متأسفانه ، این قانون نظریه اقتصاد دانان مکتب کلاسیک جدید را مبنی بر اینکه متغیرهای اقتصادی همواره خود را با الزامات موقعیت تعادل منطبق میکنند ، تأیید مینماید

ولی لسی وایت اضافه میکند که «با وجود این در بخش کوچکی از جهان ، ما شاهد حرکتی در جهت مخالف هستیم . در تکامل سیستم های مادی جاندار ، سازمان یافتگی ماده افزایش مییابد و انرژی در سطوح انبوه تر از پیش متمرکز میگردد .» (۱۷) این تعبیر حداقل تا آنجا که من درک میکنم ، یکی از تعبیراتی است که به انسان شناسی جنبه تکاملی داده است .

اجازه بدهید ، با اعتراف به محدودیت شناختم به تغییراتی که احتمالاً در خود این قانون ترمودینامیک در حال پیدایش است پردازم . به نظر من یکی از مفاهیم اصلی در این زمینه لغت «محدود» و دیگری «نظام متحرك» است . تعبیر محدود بودن جهان واژه «بی اندازه كوچك» را بی مفهوم کرده است . وقتی اتم را دو نیم میکنیم انرژی بدست میآید نه کوچکی بیشتر . نظریه متداول بر این است که جهان در حال گسترش میباشد ، ولی هنوز هم در تحلیل ، جهان محدود فرض میشود . این گسترش که احتمالاً با سرعتی ماورای سرعت نور صورت میگیرد ممکن است نمایشگر این حقیقت باشد که برای وجود نظام متحرك در همه جا انرژی کافی موجود است . (اثبات قانون دوم تا امروز امکان توجیح نوع ساکنی از نظام را بوجود آورده است .) البته به نظر من این مسأله بیش از حد تخیلی است . بنابراین حتی بدون این تخیل اساسی ، میتوان با آن قسمت كوچك جهان ، که لسانی وایت از آن سخن میگوید و ماهمگی در آن زندگی میکنیم ، به پیش رفت .

در اینجا باید تکرار کنیم که : در تکامل سیستمهای مادی جاندار ، سازمان یافتگی ماده افزایش می یابد و انرژی در سطوح انبوه تر از قبل متمرکز میگردد . سهم كوچك ما از جهان بروشنی اشاره به این حقیقت میکند که برای ما خلاف قوانین آنتروپی از قوانین آنتروپی مهمتر است . این مسأله امکان تصور کلی «طبیعت نظام دار متحرك» را در محدوده علوم اجتماعی و زیست شناسی بوجود میآورد .

وبلن برای تأکیدش در رجوع به «روانشناسی غریزه» به شدت و بنظر من به غلط ، مورد انتقاد قرار گرفته است . آیزن با اعتراف به این مسأله که انسان هیچ نوع «طبیعت درونی» ندارد تسلیم نظریات رفتار گرایان جدید شد ولی بر این عقیده که انسان صاحب نوعی «ذکاوت خلاقه» میباشد مصر بود . میردال ضمن بحث در مورد



اقتصاددانان، ولی نه انسان بطور عام، از همه مادرخواست کرده است که نسبت به منشأ نظر گاههای ذهنی خود آگاهی حاصل کنیم .

همانطور که همه به خاطر داریم ، مارکس ، بازمینه فکری متفاوتش ، توجه زیادی بر این مسأله داشت که انسان چه کارگر و چه سرمایه دار از بیگانگی «من خویش» و طبیعت حقیقی اش رنج میبرد . جامعه شناسان این عقیده را به طور مداوم تحت آزمایش قرار داده اند و اخیراً اقتصاددانان نیز مجدداً به بحث و جدل در این مورد پرداخته اند .

ملاحظات فوق فقط به منظور ایجاد ارتباط بین نهادگرایان مورد بحث و عقیده کلی فراگرد ذهنی است ، که گاهی درباره اش تفکر شده و گاه فراموش گشته است . اکنون میخواهم این قضیه را پیگیری کنم که فراگرد ذهنی مورد بحث را میتوان به عنوان فراگردی که دارای حدی برای «من» فرد است تحلیل کرد و این خود تنها راه ممکن برای مواجهه با انرژی محدود است . تصویر دقیق این حدامکان تحلیل کامل چگونگی ارتباط بین «من» فرد و محیط را بوجود میآورد .

البته همراه با فکر کردن ، انجام دادن و تصمیم گرفتن نیز مطرح میشود . جرج- الکساندر ریانگ (۱۹) مفهوم انسان را بعنوان يك انرژی محدود در چهار نکته زیر بیان میکند:

۱ - منشأ اولیه همه نوع رفتار در بطن شخص است . محرك رشد در دانه است ، نه در خاک . به عنوان مثال گرسنگی در بطن شخص ریشه میگیرد و به علت پائین آمدن غلظت قند خون آشکار میشود ، نه به علت بوی خوش کبابی که بر آتش است .

۲ - طبیعت خشنی است . محیط انسان فقط چشم انداز وسیع و متحرکی است از امکانات . محیط چیزی نیست که بر انسان واقع شود ، بلکه این انسان است که بر محیط واقع می شود .

۳ - زندگی و حیات اعمال تطبیقی هستند که توسط انسان انجام می شود .

انسان نسبت به محیط خود واکنش نشان نمی‌دهد، بلکه انسان و محیط برهم تأثیر متقابل دارند .

۴ - احساسات انسانی در درون شخص آزمایش میشوند . به عنوان مثال ، عشق هدیه خداوند است به انسان ، نه هدیه انسانی به انسان دیگر . دوست داشتن يك فعل لازم است و احتیاج به مفعول ندارد .

برای آزمایش چهار نکته مذکور باید به دو سؤال توجه کرد: (الف) چگونه بنا بر تلقی آکادمیک ، مرز فردی وجود ندارد ؟ (ب) چگونه پدیده «تصویر» در روانشناسی به طور مداوم انسان و محیطش را در هم می‌آمیزد؟

در سطح آکادمیک ، یانگ منکر رفتار ناشی از واکنش نسبت به محرك خارجی است . انسان اقدام به اعمال تطبیقی می‌کند . انسان نسبت به محیط خود واکنش نشان نمی‌دهد بلکه انسان و محیط نسبت به هم تبادل کنش دارند . کنش و تبادل کنش حالت طبیعی ابراز انرژی انسانی است .

جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی جدید عموماً منکر رفتار ناشی از واکنش نسبت به محرك خارجی هستند . این علوم عمل و ضد عمل را (که مترادف با رفتار تشریفاتی از نظر آیرزمی باشد) آزمایش میکنند ولی نظرگاه یانگ بکلی منکر رفتار ناشی از واکنش نسبت به محرك خارجی میباشد .

اگر انرژی درونی و خداداد باشد چگونه میتوان عقیده محرك خارجی را تشریح کرد ؟ تشریح این مسأله در لغت «آسانی» نهفته است . حتی زمانیکه روشهای عادت‌ی ذهنی در کار باشد ، فقط «آسانی» می‌تواند در «خارج» وجود داشته باشد . در میان امکانات مختلف موجود برای عمل در محیطی که انسان با آن تبادل کنش دارد ، اغلب يك امکان آسان وجود دارد ، یا بطور ناگهانی در محیط اطراف عمل‌کننده ظاهر میشود . در اینجا است که انسان اقدام به انطباق می‌کند . بشر راه خود را گاهی

بر حسب عادت و گاهی بر حسب محاسبه توأم با وسواس امکانات مختلف برای آینده انتخاب می کند. همه اعمال بشر ناشی از انگیزه های درونی است که موجب انتخاب کردن یا تصمیم گرفتن می شوند و این انگیزه ها درجات سنجیدگی متفاوت دارند.

از جنبه فوق، انسان فردیت دارد ولی استقلال ندارد. به عنوان موجودیکه اقدام به عمل می کند، انرژی محدود فرد «با» دیگر افراد همراه است؛ انسان به طور طبیعی نه «برای» دیگران واکنش نشان می دهد نه «برضد» آنها. جملات ربط و پیوستگی باید «با» باشد؛ انسان یک همکار طبیعی است. از نقطه آغاز انرژی محدود درونی انتظار نتیجه ای جز این را نباید داشت. «با هم بودن» و تبادل واکنش با دیگران باعث محو ایده ای که ما معمولاً «کمک بدیگران» می خوانیم نمی شود. تبادل واکنش بیشتر و بیشتر همیشه مورد تقاضا است و اغلب بهترین راه خدمت کردن به «من» انجام دادن کارهایی «برای» دیگران است. ولی دقیقاً «برای کسی کاری کردن» رفتاری است بسیار زیرکانه و مودبانه که اغلب در اصل کوششی برای تقلیل ابراز انرژی طبیعی دیگران می باشد.

استقلال مسأله دیگری است. تبادل کنش با محیط و با دیگر مردم همه جا به چشم می خورد و هر چه این تبادل کنش که انتقال طبیعی از انرژی طبیعی است، بیشتر باشد بهتر است. در اینجا لازم است شدت «با هم بودن» و نفس اتکاء ملاحظه شود. فروید با تکیه بر این مسأله که دلیل پریشانی فکری احساسات مربوط به سکس می باشد سلسله فکری طولانی را آغاز کرد. بانگ بر این مسأله پافشاری می کرد که باید وابستگی رازمینه کار آبی بسیار شناخت. در مورد روابط جنسی، شخص به شخص دیگری وابستگی دارد. فرد «با» فرد دیگر عمل جنسی انجام می دهد. انرژی طبیعی عادی باید با این مسأله وابستگی مصالحه کند.

سؤال بعدی اینست که مسائل یاد شده درباره استفاده از ابزارها تا چه حد صدق میکنند؟

انسان با ابزارها کار و زندگی می کند ، در اینجا مسأله وابستگی با ابزارها مطرح می شود که در اثر ترکیب و ترکیب مجدد ابزارها استفاده گروهی از ابزارها به جایی می رسد که انسان باید «با» دیگران کار کند و «با» دیگران زندگی کند. بدون شك وقتی آیراز بسط انقلاب فرو برد سخن می گفت ، همین مسأله را در نظر داشت . این وابستگی انسانها به یکدیگر مشابه وابستگی در هم خوابگی است . استفاده طبیعی از انرژی طبیعی باید با تکنولوژی نیز مصالحه کند . انقلاب بی امان تکنولوژیکی منجر به همبستگی اجتناب ناپذیری میشود . ولی اینگونه وابستگی حقیقتاً کلی و آسان است . این همبستگی بطور ساده شامل يك «باهم» بودن طبیعی و يك همکاری طبیعی است . اکنون باید دید که اعمال نا آگاهانه یا نیمه هشیارانه چگونه در این تصویر کلی جای میگیرند . مسلماً یکی از اکتشافات بزرگ پرده برداشتن از ضمیر نیمه هشیار بوده است . این کشف باور نکردنی در توضیح رفتار انسان موارد استفاده بسیاری داشته است . ولی این ناخود آگاه کجا قرار گرفته ؟ از آنجائیکه بنظر می رسد انسان آنرا «تجربه» می کند باید عمیقاً در «درون» فرد قرار داشته باشد . یانگ ایدۀ «خارجی» بودن ناخود آگاه را عرضه می کند و می نویسد :

«... باید روشن شده باشد که من ناخود آگاه را به عنوان چیزی که به جای آنکه

در عمق درون شخص مدفون شده باشد ، به غلط خارج از او قرار گرفته ، می بینم . تعریف واژه ای ناخود آگاه چنین است : احساسات و تمایلاتی که برای فرد ناشناخته هستند و آنها را به عنوان قسمتی از وجود خود نمی انگارد ، و در عوض به عنوان عوامل محیطی انگاشته می شوند .» این نظریه اهمیت زیاد پدیده مسورد قبول «تصویر» را ندیده میگیرد . «تصویر» واژه ایست که در علم روانشناسی برای نشان دادن پدیده بخصوصی بکار می رود که در آن فرد قسمتی از وجود خود را به نحوی ارزیابی می کند که انگار جزئی از محیط است . از ترسیم این ایده ساده نتیجه می گیریم که مکانیزم تصویر ممکن است فرد را در تفکیک اجزاء خودش و محیط سردرگم کند .

یانگ می نویسد: «به محض اینکه نوزاد آماده پذیرش مکالمه می شود، باو می گویند که «من» او چیست؛ بنابراین او امکان یافتن «من» طبیعی خود را از دست می دهد. اکثر اوقات تدریس یمنورد آغاز می شود، «... طفل در ارزش این گفتار، بعلمت مطلق گرایی دانستگی که در آن مخفی است، تردید نمی کند و بنابراین به دانستگی بی بصیرتی نسبت به «من» خود دست می یابد. آنچه طفل به عنوان «حد» «من» خود تصور می کند چیزی متفاوت از «من» او خواهد بود؛ مع الوصف، این همان مرزی است که طفل در آینده برای تعیین حد بین «من» خود و محیط بکار خواهد برد. آن قسمت از «من» فرد که «من» شناخته شده شامل آن نیست بنظر طفل قسمتی از محیط خواهد آمد. این عدم توفیق در تعریف و ترسیم دقیق «من» فرد و محیط به عنوان پایه تصویر و کلیه رفتارهای ناسازگار شناخته شده است. اینکه این عدم توفیق و رفتار ناسازگار پیرو آنرا حالت عصبی\*، مرض روانی جدی\*\*، رفتار مغشوش یا گناه بخوانیم اهمیت چندانی ندارد. در تحلیل نهایی تمام الفاظ یاد شده ناسازگاری را القاء میکنند.»

یکی از راه های بیان این مطلب، بر مبنای انرژی، درک این نکته است که تمایلات از نوع دانستگی انعطاف پذیر، استفاده طبیعی از انرژی را دچار وقفه میکند. ولی انرژی نمیتواند متوقف شود و متوقف نخواهد شد. انرژی به صورت توده ای از خشم می آید و از طریق «تصویر»، یا تجلی به صورت واکنش میگریزد، و همواره موجب توجیه سرزنشهای بزرگ، طلبکاریهای بزرگ، خشمگینی حق جویانه، احساسات صدمه خوردگی، احساسات گناه و غیره میشود. به جای کنش و کنش متقابل، کنش درونی با یک «من» تصویر شده وارد عمل میشود و منجر به

☆ Neurosis

☆☆ Psychosis

واکنش می‌گردد .

فرصت برای روشن کردن مطلب کافی نیست ، ولی از آنجائیکه منبع تأیید و تصدیق عقاید ابزار گرایان بطور عمده تجربه است ، اجازه بدهید آنچه را یانگ درباره تجربه کردن با تصویر مخصوصش از رفتار انسانی می‌گوید ، نقل کنیم :

«مشاهدات من بعد از بیست و پنج هزار ساعت مصاحبه روانشناسی بوجود آمده‌اند.

... کار آئی عملی متدهای من به طریق کلینیکی نشان داده شده است . مکالمات پزشکان مشاور به این طریق منجر به ملاقاتهای طبی کمتر و رهایی بیشتر از نشانه‌های طبی میشود .

من دیگر حالت مصاحبه را هیپنوتیزم تلقی نمی‌کنم . اکنون حالت مصاحبه را به صورت جستجوی دو جانبه به منظور نوعی تغییر جهت فلسفی احساس و تصویر می‌کنم . این روش تعلیم ساده و آسان است . من رفتار انسان را همانگونه که می‌بینم نقاشی می‌کنم . مریض از آنچه که میشوند هر چیزی را که بنظرش منطقی بیاید انتخاب و آزمایش میکند . در واقع کار من نوعی دستور خود ساخته است . اینکه مریض تا چه حد تغییر میکند بستگی به تحرك و ثبات خود اودارد .»

تمام مسائل مربوط به مریضهای روانی و انرژی جابجا شده را به یانگ و دیگر روانشناسان واگذار می‌کنم ، ولی در مورد انبوه کثیر خود ما چطور ؟ واقع بینانه است اگر که بگوئیم همه ما صاحب نوعی حالت عصبی طبیعی می‌باشیم (۲۰) ، چه هیچ کس بکلی فاقد دانستگی انعطاف ناپذیر نیست و احتمالاً رسیدن انسان به چنین مرحله‌ای در آینده نزدیک نیز باور کردنی نمی‌باشد .

قسمتی از هر نظریه مفرد درباره واقعیت ، درك این مسئله است که رفتار ناشی از دانستگی تشریفاتی به صورت نهادی شده در اکثر اشخاص که با آنها کار می‌کنیم -

خود شما و خود من - وجود دارد . نظرگاه پرثمر آنست که درك كنيم چنین رفتاری وجود دارد و سپس خودمان تصمیم بگیریم که چطور با آن کنار بیائیم . فقط با درك موجودیت آن و انتخاب روش مواجهه با آن میتوانیم از حرکت در جهت بیگانگی دوری کنیم . اگر دست از حق انتخاب کردنی که داریم برداریم و به این عقیده که رفتار سنتی به جای ما تصمیم میگیرد پناه ببریم ، شروع به اتلاف انرژی ، توسل به سرزنش و خشم حقجویانه و کم‌ویش بیگانه کردن «من» خود از انرژی طبیعی آن کرده ایم . هر کس باید انتخاب کند، نه اینکه به این مضمون پناه ببرد که «عامل دیگری برای من تصمیم میگیرد .» ما میتوانیم اقدام به عملی انطباقی کنیم که تمام زمینه رفتار تشریفاتی را بپذیرد و با آن کنار بیاید . از طرف دیگر ما میتوانیم ، حتی بشدت ، يك عمل انقلابی انجام دهیم و امیدوار باشیم که تغییری ایجاد نمائیم ، به شرط آنکه به سرزنش یا خشم حقجویانه متوسل نشویم . همچنین ما میتوانیم انرژی طبیعی خودمان را در هر حدی بین این دو نهایت بکارگیریم .

قبلا ذکر کردیم که پی گیری کلرنس آیزنبرای کشف منشأ رفتار تشریفاتی که يك عمر بآن مشغول بود ، ممکن است هیچ وقت به نتیجه نرسد ؛ زیرا متأسفانه سؤال او این پرسش اساسی را مطرح میکند که چگونه رفتار تشریفاتی بوجود آمده ؟ البته مقصود آیزن از جستجوی مبدأ رفتار تشریفاتی کشف طریقی برای محو کردن یا به حداقل ممکن رساندن این رفتار می باشد .

ایده ثمر بخشی که از طرز تلقی یا ننگ از جریان ذهنیت منجر میشود اینست : امکان دارد رفتار تشریفاتی رادرك کرد و سپس فوراً محوش نمود ، یا به حداقل ممکن رسانیدش . پیام او بر این منوال است : «آنچه در طول عمر به شما ، یا همه انسانها ، گذشته حتی نباید برای يك سنگ اتفاق می افتاد ، ولی اتفاق افتاده ! بنابراین فراموش کنید ! گوشه ای از وجود شما حاوی دانستگی متبلور شده ایست که مقداری از انرژی شما

راهدر میدهد ، بادقت آنرا بنگرید تا به حقیقت موجودیت آن واقف شوید و سپس نیروهای خود را به تحول و اقیبت ، با اتکاء تکنولوژیکی آن ، و رابطه « باهم بودن » با دیگر انسانها ، متمرکز کنید . »

انسان کنش و واکنش و انرژی طبیعی هنوز هم يك انسان « عقلانی » و « جوینده سود شخصی » است ، اما در عین حال حس همکاری دارد . توجه ریشه دار علم اقتصاد به انسان به عنوان يك وجود « عقلانی » و در عین حال « جوینده سود شخصی » هنوز هم در تحلیل جریان ذهنیت وجود دارد . نهاد گرایان عموماً بشدت از این ایده دوری کرده اند و بی شك این مطلب یکی از مشکلات اساسی آنان در راه بجای گذاشتن يك تأثیر مهم مثبت بر علم اقتصاد بوده است . ولی به طرقی که جریان ذهنیت تحلیل میشود جای اساسی برای عقیده ریشه دار رقابت باقی نمی ماند ، از آن جهت میگویم جای اساسی که قسمت مهمی از آنچه در تحلیل رقابت تلقی میشود چیزی جز تبادل کنش لذت بخش نیست . این عقیده که رقابت در بطن خود نوعی نیروی محرك مثبت برای انسان پنهان دارد ، فکری نادرست است . تعداد زیادی از روانشناسان ، متخصصین تعلیم و تربیت و متخصصین علوم اجتماعی دیگر مکرراً اظهار عقیده کرده اند که تأکید مطلق بر رقابت برای کودک در حال رشد ناسالم ترین وضع را بوجود می آورد . تأکید بر انرژی طبیعی که در اینجا عرضه شده روشنتر از همیشه میگوید که : از آنجائیکه انسان فقط قادر به همکاری و همزیستی است ، رقابت بعنوان يك « نیروی انفرادی » عموماً شامل کنش درونی با « من » تصویر شده است و منجر به واکنش میشود ، که نیروی مخرب میباشد . این کنش اساساً علت همان چیزی است که نهاد گرایان و دیگران در رقابت می بینند ، یعنی عقب نگاه داشتن کسی دیگر توسط جوازهای ثبت شده ، بازار او را از دستش گرفتن ، وسعت عملیاتش را محدود کردن ، همه موجودیت او را به يك « انحصاری » جذب کردن و غیره .



براین منوال ، قسمت اعظم آنچه علم اقتصاد بعنوان انسان جوینده سود شخصی تحلیل میکند بهیچوجه جستجوی سود شخصی نیست ، بلکه انسان مجذوب خود شده ایست با کنش درونی و واکنش خارجی منتج از آن که منجر به فشاری منفی بر پیشرفت میشود ، نه فشاری مثبت . انسان طبیعی جوینده نفع شخصی ، در غرب با همکاری ، اکتشاف ، مشارکت ابزارها و اضافه کردن تخصصهایش بر مبنای « باهم بودن » ، که مراحل تولید گروهی را ممکن میکرد ، ترقی کرد .

اجازه بدهید این مطالب را بایک چرخش طولانی قلم از آدام اسمیت به دانستگی که اکنون در « عموساموئلسون » وجود دارد منتقل کنیم . برای من باور کردنی نیست که اسمیت ، که حداقل برای زمان خود متفکر صاحب نظری بود ، با استفاده از نیروی رقابت به نتیجه‌ای مانند « هماهنگی طبیعی » رسیده باشد و بدون آنکه تحلیل تکمیلی آنچه خودش « همدردی » میخواند - و در حقیقت بیشتر جنبه « خود را در موقعیت دیگران قرار دادن » (۲۱) دارد - را در نظر گرفته باشد . مسلماً ایده « خود را در موقعیت دیگران قرار دادن » که مفهوم همکاری دارد ، موجب شد که اسمیت به تداوم هماهنگی ، که آنرا از طریق رقابت عقلانی میکرد ، رضا دهد .

امروزه ما بادی‌رپای‌ترین طرز فکر کلاسیک جدید که عموساموئلسون بهترین نمونه آنست مواجهیم . اکنون ما شاهد مباحثه طولانی و کسل کننده‌ای بین دو دانشگاه کمبریج ، یکی کمبریج انگلستان و دیگری کمبریج ماساچوست ، درباره تئوری سرمایه‌ور شد هستیم . بگفته هارکورت « GC. Harcourt » (۲۲) ، « یک شکاف اساسی بین این دو گروه وجود دارد ، بخصوص بر سر این مسئله که آیا نظریه توزیع باید فقط بعنوان یک جنبه نظریه ارزش بررسی شود که عقیده کلاسیکهای جدید است . برعکس ، پیروان مکتب کینزی جدید معتقدند که عوامل نظریه توزیع الزاماً با عوامل نظریه ارزش توافق ندارد . »

این مباحثه باشد بسیار زیاد ادامه یافته است. هارکوت در تأیید این حقیقت تا بدانجا پیشرفته که چنین ابراز عقیده میکند: مدتهاست هیچکدام از دو گروه بحثی که پاسخی برای بحث گروه دیگر باشد ارائه نداده‌اند. آشنائی محدود من با این بحث به من این قضاوت راداده که نظریهٔ مکتب کینزی جدید، در مقایسه با مکتب کلاسیک جدید، حاوی دانستگی کمتریست. ولی نکته مهم تر این است که دانستگی پایهٔ هر دو نظریه است. ساموئلسون پایهٔ اساسی افکار خود را اینگونه بیان میکند:

«مادامی که قوانین ترمودینامیک لغونشده‌اند، من به مربوط کردن منابع به محصولات ادامه خواهم داد؛ عبارت دیگر به توابع تولید اعتقاد خواهم داشت. تا زمانی که پاداش عوامل تولید از طریق پیشنهاد در بازارهای نیمه رقابتی تعیین نمیگردد، من به نتایج تقریبی کلاسیک جدید (بطورعام) که در آن عرضه نسبی عوامل در تعیین پاداششان در بازار اهمیت دارند، وفادار خواهم ماند ...» (۲۳)

این عقیده یک استاد تحلیل گرمشهور است، آمریکائی تطبیق شده‌ای که حالت عصبی طبیعی او انبوه افکار تعادل‌گرایی عمومیش را، از طرق گوناگون، به کلیت و قدرت قوانین ترمودینامیک پیوند زده است. برجستگی این شخص همهٔ ما را ناچار از توجه باو میکند؛ بنابراین حداقل بنظر او برای محدود دانستگی، که در چنین استفاده وسیعی از واژهٔ تعادل وجود دارد، باید به انتظار لغو قانون دوم ترمودینامیک باقی بمانیم! حملهٔ طولانی نهادگرایی — برگمراه کنندگی ناشی از اساسی انگاشتن این موضوع توفیق‌زیادی نیافته است، و احتمالاً باروش ارائه گروهی نیز کامیاب نخواهد شد. شاید برای آنکه یک نظام متحرك قسمتی اساسی از تحلیل فراگرد اجتماعی را تشکیل دهد، قبل از آنکه تحلیل فراگرد در علوم اجتماعی پیشرفتی کند، لازم باشد که محققین علوم طبیعی قانون دوم ترمودینامیک را تغییر دهند. باوجود این، نکته جالب قانون دوم ترمودینامیک آنست که این قانون از قوانین احتمالات سرچشمه میگیرد.

فیزیکدانها هرگز نمی‌گویند که افزایش خود بخود انرژی امکان ندارد یا ترکیبات نمی‌توانند تجربه شوند ، بلکه بزبان ساده فقط می‌گویند که احتمال این وقایع آنقدر ضعیف است که انتظار نمی‌رود در طول میلیاردها سال تاریخ زمین اتفاق بیفتد . نظر من این عقیده را با تأیید آیرز ، بر این مطلب که قسمت اعظم پیشرفت در علم و تکنولوژی معلول اتفاقات تصادفی و خوش اقبالی در اکتشافات است ، مربوط میکند . بهر صورت خیالبافی در مورد احتمال لغو این قانون صرفاً جنبهٔ تفنن بقیمت صرف انرژی دارد و بس .

ولی تأکید لسی وایت بر اینست که امکان دارد تحت این قانون به گوشهٔ باریکی از جهان نظر افکنیم و دریابیم که نظام متحرک طبیعت در زمان ماحوای نوآوری کافی برای توجیه ادامه جریان در واقعیت علوم اجتماعی است . مسلماً این همان چیزی است که جرجیس کوروگن «در سهم و از گون» انسان در قانون آنتروپی می‌گوید . بنظر من برای فراگرد ذهنیت و تحلیل آن ، واجب است که بنحوی واژه مستحکم تعادل را از جایگاهش به زیر کشند ، زیرا دانستگی که در این واژه مخفی است مانع پیشرفت در تحلیل فراگرد می‌باشد .

ارائهٔ تحلیل تعادل گرا ، بخصوص در مواردی که هجوم رقابت را توجیه میکند ، حداقل در ایالات متحده آمریکا مانع از حملهٔ منظم به مشکلات داخلی شده است . مع الوصف گفته میشود که تأکید گلبورت بر تکنوگراتهای برنامه‌ریزی بین‌المللی نیروی کافی برای ایفای نقش اساسی در تغییر شکل دادن سیاست خارجی نیکسون داشته است .

این تصویر چنین است : سیاستمداران قادر نیستند از بستگی طبیعی « باهم بودن » که انقلاب تکنولوژیکی آنرا ملزم میکند چشم‌پوشی کنند . این نیروی رام نشدنی چه‌ما آنرا ببینیم و تحلیل کنیم و چه نکنیم وجود دارد و نیکسون که سیاستمدار

آگاهی است میداند که چه موقع تبعیت کردن از آن ضروری است .

**جنبه‌های عملی :** اکنون باید دید با این کوشش مختصر برای تحلیل

فراگرد در چه موقعیتی قرار داریم . البته قبل از هرچیز هر فراگردی محتاج تحلیلی جداگانه است . امیدوارم که این مقاله را هگشای چنین تحلیلی باشد . تعمیمات عملی این تحلیل ناقص بقرار زیر هستند :

۱ - راه ابزارگرا و تکنولوژیک انرژی‌خوار ، که رام نشدنی و محصول خوش اقبالی در اکتشاف است ، راه زیبایی است . نگران نباشید، نظام متحرك طبیعت کارها را درست خواهد کرد .

۲ - در طی این مسیر بهترین چارهٔ انسان بکارگرفتن بالاترین دانشش در راه هدایت و برنامه‌ریزی تکنولوژیک میباشد . پیشرفت تکنولوژیکی همیشه جنبه‌های وسیعی دارد که در موارد متعددی محتاج توجه میباشد . هرچه آینده‌نگری بهتر باشد ، بهمان نسبت احتیاج بر سرهم‌بندی کمتر خواهد بود .

۳ - اگر طبیعت اعمال تشریفاتی باز دارنده و طرز عمل آنها را ، در فراگرد ذهنیت درک کنیم، راه برنامه‌ریزی سهل و آسان است. درک این مطالب و مشکلات ناشی از دانستگی نه تنها ما را قادر به برداشتی راحت از انتخاب بهترین طریق حفظ انرژی طبیعی خودمان میکند ، بلکه بنا بر تحلیل یانگ میتوان ضمن تحلیل دقیق جریان ذهنیت ، اعمال تشریفاتی را در همه کس به حداقل ممکن رساند .

۴ - شکل این مسئله را اینطور عنوان میکند :

الف - زمان تئوری‌های بزرگ مثل تئوری کینز سرآمده است .

ب - حل مسائل آینده بعهده مانیست بلکه کار ما اداره کردن آینده است .

۵ - مشکل اتلاف را در اقتصاد کلان نمی‌توان با تحلیل هزینه ، منفعت جزء به جزء ، مورد حمله قرار داد . به محض اینکه استفاده وسیع از تعادل را موقوف کنیم،

می‌توانیم به سادگی تصمیم بگیریم که خود را از شر آلودگی خلاص کنیم ، صرفاً باین دلیل که آلودگی چیز خوبی نیست . بدون این نگرانی که چه کسی باید هزینه اینکار را متقبل شود . همینطور هرگونه ائتلافی در بکارگرفتن مواد اولیه می‌تواند مورد حمله قرارگیرد ، صرفاً باین دلیل که ائتلاف واضح است . ونمی‌توان باین عنوان که «مالك حق تلف کردن مايملكش را دارد» آنرا توجیه کرد .

۶ - چند تصمیم دیگر در مورد تقسیم درآمد :

الف - جریان رام نشدنی تکنولوژیک در بطن خود مفهوم آزادی خلق‌کنی دارد ، ولی بخودی خود چیزی در آن نیست که به انسانی بیش انسان دیگر، از طریق درآمد بیشتر پاداش دهد .

ب - با این وجود ، با توجه به موقعیت کنونی انسان ، نمی‌توان از رساندن ائتلاف به حداقل ممکن چشم پوشید . بنابراین عقیده باید از تحلیل هزینه - منفعت بر مبنای تعادل جزئی ، بخصوص در آموزش روش مصرف به افراد ، استفاده مداوم نمود . يك مشکل در زمینه ائتلاف مربوط به اقتصاد باقی می‌ماند ، بخصوص در سطح درآمد فردی .

اگر بخواهیم ائتلاف بصورت يك عامل اساسی در نیاید باید طریق مصرف را به مردم بیاموزیم .

بعضی افراد بسیار کم درآمد هنوز نمی‌توانند بین هزینه و سود تفکیک قائل شوند . اگر بآنها خانه قشنگ و اتومبیل خوبی بدهیم بیش از آنچه منفعت می‌برند ائتلاف بوجود خواهند آورد . این بحث به این معنی است که باید تساوی درآمد را طی دوره‌های طولانی و ضمن آموزش بوجود آورد .

ج - از يك نقطه نظر کاملاً عملی مقاماتسی نظیر مدیریت احتیاج به مخارجی دارند که باید آنرا به رسمیت شناخت . مدیران باید حق سفر در اختیار داشته باشند،

زیرا کار کردن در موقعت آنان احتیاج به سفر از جائی به جای دیگر، از شهری به شهر دیگر و از یک مرکز بین المللی به مرکز بین المللی دیگری دارد. خرج سفر تنها هزینه از این نوع نیست و بسیاری هزینه‌های دیگر را می‌توان نام برد که مدیران باید برای آنها بودجه داشته باشند.

د- اگر برای نفس زندگی ارزشی قائل باشیم، تضمین نوعی برنامه رفاه اجتماعی کامل، ولی با درآمد کم، همراه با دسترسی بر امکانات طبی، ضروری است. همه نهادگرایان بر این مسئله تأکید کرده‌اند.

ه- زمانیکه مشکل همه جاگیر ما، یعنی آموزش اینکه خوبی واقعی در زندگی استفاده طبیعی از انرژی طبیعی است، حل شود، مشکل توزیع نیز رفته رفته ناپدید خواهد گشت.

ترجمه بهزاد دیبا



ماخذ

1. (Clifton : Augustus M. Kelley, 1972).
2. (New York : Prentice - Hall., 1947).
3. *An Essay on the Nature and Significance of Economic Science*, (London: Macmillan and Co., Second Edition, 1935), p. 114
4. Gruchy , *op. cit.*, 1947.
5. *Op. cit.*, 1972.
6. *The New Industrial State*, (Boston : Houghton Mifflin Co., 1967), p. 20.
7. *Ibid.*
8. *The New Industrial State*, Second Edition, 1971.
9. *Asian Drama, An Inquiry into the Poverty of Nations*,(New York: Pantheon Books, 1968), Vol. 3, Appendix 3.
10. *Op. cit.*, 1972, p. 288.
11. Lundberg, Ferdinand, *The Rich and the Super Rich*, (New York: Bantam Books, 1968).
12. Georgescu-Roegen, Nicholas, "The Economics of Production," *American Economic Review*, Papers and Proceedings, May, 1970, p. 2.
13. Georgescu-Roegen, *The Entropy Law and the Economic Process*,(Cambridge: Harvard University Press, 1971).

14. *The Theory of Economic Progress*, (Chapel Hill: The University of North Carolina Press, 1944).
15. *Nature of Economic Thought*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1966), p. 75.
16. *The Evolution of Culture*, (New York: McGraw-Hill, 1959), p. 33.
17. *Ibid.*, p. 34.
18. Catephores, G. "Marxian Alienation--A Clarification," *Oxford Economic Papers*, March, 1972.
19. Snell and Gail J. Putney, *The Adjusted American: Normal Neuroses in the Individual and Society*, (New York: Harper and Row, 1964).
20. *Ibid.*
21. Taylor, Overton A., *A History of Economic Thought*, International Student Edition, (New York: McGraw-Hill, 1960), pp. 58-59.
22. *Some Cambridge Controversies In The Theory of Capital*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1972), pp. 1-2.
23. "Rejoinder: Agreements, Disagreements, Doubts, and the Case of Induced Harrod-neutral Technical Change," *Review of Economic and Statistics*, XLVIII, pp. 444-5.

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
برمال جامع علوم انسانی